

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

انجنیر سید مختار دریا  
۲۷ مارچ ۲۰۲۲



مختار دریا

## تعبیر خواب

زبان همچو تیغ از نیامش کشید  
بود اندمش حور در انتظار  
که برده از او عقل و ایمان و فکر  
که حتی ندیده به عمرش بخواب  
اطاعت به فرمانبری حتم شد  
چنین میگذاشتاند این روزگار  
پر از انتحاری چو خیل دواب  
کفاندند خود را و بودند کور؟  
به جز سوزش و سوختن کار نیست  
کجا شد شرابی که شوید ملل  
میان مو و گلچهرهای عفیف  
که فولاد را میکند همچو آب  
همی میکشد هر یکی را کنار  
همی افگند دانه دانه به دیگ  
بلند است از دیگ، زان سوز شان  
همان غول پیکر نگهبان دیگ  
که فریاد شان سر کشد تا فلک

چو ملا بر اورنگ منبر رسید  
بگفتا هرانکو کند انتحار  
زهفتاد حور بهشتی و بکر  
چه جوی عسل مرغ بریان شراب!  
همی گفت تا منبرش ختم شد  
همه روز و شب بودش این کار و بار  
شبی دید ملا جهنم به خواب  
به خود گفت کاین جمله دنبال حور  
در اینجا به جز شعله و نار نیست  
کجا شد همان نهر شیر و عسل؟  
کجا ایند هفتاد پیکر لطیف  
به هر گوشه در جوش دیگ مذاب  
یکی غول پیکر نفیرش چونار  
کشان می برد هریکی سوی دیگ  
فغان، ناله، غوغای جانسوز شان  
دوباره کشد هریکی را زدیگ  
کند غرق هریک به آب و نمک

چو ملا چنین حالتی را بدید  
ز بستر سراسیمه از خواب جست  
برفت و تنش را ازان گند شست  
تراشید ریش و کله بر سرش  
همه در تعجب که ملا چرا؟  
دو صد دل یکی کردو قدر است کرد  
به مسجد برفت و به کنجی نشست  
چو بنشست لختی دلش تنگ شد  
همه منتظر تا که ز او بشنوند  
دو صف سر مه چشمان و واسکت به تن  
به سربسته دستاروبی عقل و هوش  
همه منتظر تا که فرمان برند  
چو ملا سخن گفتن آغاز کرد  
سخن بود از داستان بهشت  
در آن لحظه یا دامدش خواب او  
بگفتا که دیدم شما را به خواب  
کفانیدید خود را و پیرو جوان  
ز خون و طندار ها بی شمار  
نه کردید رحمی به اطفال شان  
همه غرق در خون جوانان و پیر  
بگفت آن حکایت که او دیده بود  
به یکباره آن خیل واسکت به تن  
همه جمع گشتند دور و برش  
چو چشم دلی باز گردد به عقل  
به هر جا رود باشد او را وقار  
چو دریا بگفت این مقال ای رفیق

مختار دریا ۲۱ مارچ ۲۰۲۲ میلئون کانادا

چو طفلی ز ترسش به بستر برید  
رهی را که پوشد چنین عارجست  
کمر بست و راه درستی بجست  
نهاد و نظر کرد دور و برش  
چنین کرده و چیست این ماجرا!  
ره خویش را آن زمان راست کرد  
دهانش ز هر پیاوه گوئی بیست  
ز رفتن به منبر دلش تنگ شد  
یگان رأی و فتوای نو بشنوند  
ندارند جز انتحاری سخن  
به تن واسکت انتحاری خموش  
به دیدار آن جمع حوران روند  
در قفل اسرار را باز کرد  
که آدم چسان این بهشتش بهشت  
که برد از برش طاقت و تاب او  
که باشید تا خرخره در عذاب  
نمودید صد پاره در هر مکان  
روان گشته خون هر طرف هر کنار  
زن و مرد و کودک به دنبال شان  
همه شهر در ماتم ناگزیر  
بخوابش به تفصیل چون دیده بود  
کشیدند تنپوش لعنت ز تن  
که باشند در هر کجا پاورش  
بیابد ره راستی را ز عقل  
بدور از همه زشتی و ننگ و عار  
شنو! چونکه باشد کلام دقیق